

تطبيق دلالت‌های تربیتی معنای زندگی از دیدگاه علامه طباطبایی و توماس آکویناس

غلامعلی احمدی*

تاریخ دریافت: ۹۸/۶/۳۰

محمد رضا شمشیری**

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۱۱

جهانبخش رحمانی***

چکیده

معناداری زندگی و جست‌وجوی این معنا یک ضرورت اخلاقی، روحی، روانی و دینی است. علامه طباطبایی و بسیاری از فلاسفه اسلامی و شیعه بر آن هستند که معنای زندگی تا حدود زیادی وابسته به ساختار غریزی و فطری افراد است. این نیاز مانند نیازهای اساسی انسان (خوردن، آشامیدن و نیاز جنسی) است که به صورت اولی و فطری در انسان وجود دارد. توماس آکویناس و علامه طباطبایی هر دو کشف باور دانسته شده‌اند زیرا هر دو به وجود غایت در آفرینش انسان و جهان بر اساس مفهوم حکمت الهی و وجود غایت در سیر تکاملی موجودات اعتقاد دارند. رویکرد پژوهش حاضر تطبیقی است. اشتراک هر دو فیلسوف در این است که معنای زندگی را به مثابه هدف زندگی در نظر گرفته و هدف زندگی را وجود خداوند دانسته‌اند. پژوهش حاضر به دنبال پاسخ این سؤالات است که پس از شناخت مبانی و نوع رویکرد فلسفی آن‌ها نقاط اختلاف و اشتراک این دو متفکر کجاست؟ و دیدگاه تربیتی آن‌ها چیست و چگونه می‌توانیم نسبتی بین دیدگاه این دو متفکر در بحث معنای زندگی و نگاه تربیتی برقرار نماییم.

کلیدواژگان: آفرینش انسان، فلسفه، روان‌شناسی، تربیت.

* دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.

Ahmadiali0313@gmail.com

mo_shamshiri@yahoo.com

** استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.

*** استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.

نویسنده مسئول: محمد رضا شمشیری

مقدمه

تعریف معنای زندگی خود نیرویی اصیل و بنیادی است، اما توجیهی ثانویه از کشش‌های غرایز نیست. بیش از همه، معنای زندگی، یکی از مباحث مهم فلسفی و تربیتی است که از دیرباز تحت عنوان «هدف زندگی» مطرح بوده است. بحث از معنای زندگی تا حدودی به مباحث رنج، خیر و شر در عالم وابسته است.

گاهی معنای زندگی به معنای آن است که آن را به عنوان یک حقیقت خارجی و متغیر بیرونی می‌توان کسب کرد و به دست آورد. در این رویکرد، باید به دنبال آن بود و آن را باید به دست آورد. اما معنای زندگی در یک معنای دیگر به معنای یک حقیقت درونی و ذاتی است و به عنوان یک متغیر درونی تعریف شده است که افراد باید آن را در خود جست‌وجو کنند. باید بیان کنیم که بحث از معنای زندگی و چگونگی آن در میان روان‌شناسان، متفکران و همچنین فلاسفه‌ای نظیر کیرکگارد، یالوم، مای، فرانکل، سارتر، کامو، و نیچه مطرح بوده است.

بحث از معنای زندگی زمانی معنا پیدا می‌کند که افراد در فراز و نشیب زندگی دچار رنج و شر شده باشند. در آن لحظه است که باید دیده شود افراد چگونه به سؤال چگونگی معنای زندگی پاسخ می‌دهند و آیا اصلاً از آن رضایتی دارند یا خیر. دو رویکرد نسبت به معنای زندگی می‌توان استنباط کرد: یکی اینکه زندگی فی‌نفسه دارای معناست و باید آن را کشف کرد و دیگری آنکه زندگی در ذات خود دارای معنا نیست و بایستی معنی بر آن جعل کرد. در واقع در هر دو رویکرد نقش افراد بسیار مهم و تأثیرگذار است. یا اینکه معنای زندگی را کسب کنند و یا اینکه آن را جعل و کسب کنند. عده‌ای معتقدند که ارزش‌های اخلاقی مستقل از ما هستند و از خدا هم مستقل هستند و ذاتی هستند.

در این رویکرد باید به دیدگاه کانت اشاره کنیم که او اخلاق و فعل اخلاقی را امری وابسته به عمل خیر و نیت خیر می‌داند. این رویکرد درست مخالف دیدگاه برخی متفکران اسلامی و شیعه است که عمل به اخلاق را یک فعل ذاتی، فطری و شرعی دانسته‌اند. اما اگر زندگی معطوف به ارزش‌های ذاتی باشد آنگاه معنا، معنای بیرونی و بیرون از انسان خواهد بود. در مقابل از زمانی که تحولاتی در فلسفه غرب به وجود آمد

به ویژه بعد از کانت و هگل و پیدایش اگزیستانسیالیسم دوره‌ای جدید مطرح می‌شود که چیزی ورای انسان وجود دارد در این دوره است که انسان خالق و جاعل معنا می‌شود و حقیقت و ارزش و به طور کلی همه چیز را می‌آفریند. معنا پیدا کردن زندگی ممکن است به وسیله دین و شرع باشد و ممکن است به وسیله عمل به فضیلت و فعل اخلاقی باشد، بنابراین می‌تواند تعاریف مختلف و گسترده‌ای داشته باشد. آنچه که /رسطو آن را فضیلت می‌نامد معنایی است که محصول تعامل میان عینیت و ذهنیت است یعنی علاوه بر آنکه کاری انجام می‌دهیم و باید فضیلت باشد ما نیز از انجام آن خشنود می‌شویم و فرجام ما هم تازه می‌شود و از آن لذت می‌بریم. زندگی افرادی که اینگونه زندگی می‌کنند معنادار است. البته فضیلت از نگاه افراد متفاوت است و معنایی گسترده دارد. گاهی برخی عمل به قوانین حاکم بر جامعه را فضیلت دانسته‌اند؛ بنابراین سه نهاد مهم از معنای زندگی صحبت می‌کند. دین، اخلاق و روان‌شناسی. بحث معنای زندگی بحث بین رشته‌ای است هم فیلسوفان در باب آن صحبت می‌کنند هم حوزه روان‌شناسی، روان‌پزشکی، ادیان، فلسفه دین و فلسفه اخلاق، نظریات مختلفی مطرح کرده‌اند. مثلاً برای فیلسوفان اخلاق بسیار مهم است که زندگی خوب چه نوع زندگی است؟ در فلسفه دین از این جهت بحث معنا مطرح می‌شود که آیا رابطه‌ای میان این بحث با باورهای دینی به وجود خدا و جاودانگی وجود دارد و آیا وجود خدا شرط لازم برای معناداری زندگی است یا نه؟

در غرب و اسلام دو تن از کسانی که در این باب بحث فراوان و نظریه‌هایی داشته‌اند عبارت‌اند از توماس آکویناس و علامه طباطبایی که با توجه به وجهه و شاخصه‌های علمی بالایی آنان، آراءشان در این پژوهش مورد مقایسه و تطبیق قرار می‌گیرد.

پیشینه تحقیق

دیانی (۱۳۹۴) تحقیقی با عنوان «معنای زندگی از دیدگاه علامه طباطبایی (ره)» دارد. خلیلی (۱۳۹۰) تحقیقی با عنوان «معنای زندگی از نگاه علامه طباطبایی» دارد. کریمی قدوسی (۱۳۹۰) تحقیقی با عنوان «بررسی دیدگاه تدئوس متر در باب خدا و معنای زندگی و نقد آن از دیدگاه علامه طباطبایی (ره)» دارد.

مسلم نجفی (۱۳۹۳) در پژوهشی به «بررسی معنای تطبیقی- زندگی از دیدگاه علامه طباطبایی و سورن کرکگور» پرداخته است.
محدثه مولوی (۱۳۹۲) مقاله‌ای تحت عنوان «معنای زندگی از نگاه علامه طباطبایی و والتر ترنس» دارد.

معنای زندگی

انتظارات و اهداف کوچک به هیچ وجه معنای زندگی محسوب نمی‌شوند. پس، به چیزهایی بزرگ‌تر- به طور کلی سعادت، انجام کارهای خوب در زندگی، موفقیت، اثرگذاری و عشق- نیز بدین نحو می‌نگریم. با این وصف، پیام دهشت‌زای کتاب «جامعه سلیمان» (Ecclesiastes) دقیقاً جان کلام را بیان می‌کند: «همه چیز باطل و پوچ است و خیلی زود نادیده انگاشته می‌شود و از این رو ما شروع می‌کنیم به اینکه ورای خود زندگی به دنبال معنای زندگی که پرسش غایی فلسفه است برآییم».

معنای زندگی چیست؟ در وهله اول، باید پرسیم که مراد از معنای «معنا» در این پرسش چیست؟ گاه، معنای یک چیز (یک علامت، یک واژه) چیزی است که بدان دلالت دارد؛ چیزی بیرون از خودش. از این رو، علامت تابلوی «مواظب سگ‌ها باشید» از قرار معلوم به یک سگ، که احتمالاً آن را نمی‌بینیم؛ سگی بزرگ و وحشی دلالت دارد.

می‌توانیم گفت که معنای زندگی هر یک از ما به یکایک زندگی‌های ما دلالت دارد. اما چگونه؟ ممکن است کسی بگوید که زندگی هر یک از ما، به یک معنا، به زندگی‌های اطرافیان ما- خانواده، دوستان و همکاران- دلالت دارد، تا آنجا که، معنای زندگی، عبارت از انسان‌های دیگر است. یا ممکن است کسی بگوید که زندگی‌های هر یک از ما به جماعتی بزرگ‌تر، یعنی ملت یا به کل بشریت دلالت دارد. یا ممکن است کسی بگوید که زندگی‌های ما به خالق ما دلالت دارد، چندان که معنای زندگی عبارت از خداست. با این وصف، مفهوم «دلالت داشتن» در اینجا به صورتی غیر موجه کش و قوس یافته و می‌توان به حق از در مخالفت درآییم و بگوئیم که زندگی به هیچ وجه به چیزی «بیرون از خودش» دلالت ندارد. زندگی فقط «هست». به هر روی، ظاهراً، زندگی بی آنکه پاسخی به پرسش معنای زندگی بدهد ما را ترک می‌کند، اما، شاید، مشکل بر سر مفهوم

«معنا» به مثابه «دلالت داشتن» باشد. می‌توان گفت که علائم و واژه‌های خاص به چیزی دلالت دارند، اما فقط در بافت و زمینه زبان، یعنی جمع معانی مشترک. معنای اعمال خاص از رهگذر دلالت به غایات و قراردادهای قابل توضیح‌اند. آیا می‌توانیم معنای زندگی هر کس را به همین قیاس توضیح دهیم؟ شخص نادر الوجودی کل زندگی‌اش را وقف رسیدن به هدفی واحد- مثلاً پیروزی انقلاب یا کشف درمان سرطان- می‌کند، اما، بیش‌تر انسان‌ها تا بدین مایه ثابت قدم نیستند و زندگی آن‌ها متضمن معنایی نیست که بتوان آن را به این سادگی‌ها تعریف کرد. البته، مراد این نیست که زندگی آن‌ها فاقد معناست. در زبان‌شناسی، ما می‌توانیم از معنای واژه Pepino بپرسیم؛ اما، نمی‌توانیم، به گونه‌ای که قابل فهم باشد، از معنای کل زبان بپرسیم. این پرسش که «معنای اسپانیایی چیست؟» پرسشی بی‌معناست. اما، این «تلقی» ظاهراً ما را از دادن هر پاسخ ممکن به پرسش‌های مهم‌مان محروم می‌سازد.

با وجود این، وقتی که اشخاص از معنای زندگی خود می‌پرسند، اغلب فقط دلالتی از این دست به چیزی بیرون از خودشان، چیزی بیرون از زندگی‌شان، در ذهن دارند. ممکن است این دلالت‌ها، بس مهم باشند و حتی مهم‌ترین چیز در زندگی باشند. اما، شایان ذکر است که آن‌ها «دلالت‌ها»، به یک معنا، پاسخی تمام و کمال به این پرسش نمی‌دهند؛ فقط آن را به تعویق می‌اندازند. چهار پاسخ از این دست وجود دارد: فرزندان را معنای زندگی دانستن؛ خدا را معنای زندگی دانستن؛ حیات اخروی را معنای زندگی دانستن؛ و ناامیدانه، در دم به این نتیجه رسیدن که زندگی هیچ معنایی ندارد (ابراهیمی، ۱۳۹۴: ۵۵).

مبنای معنای زندگی و تربیت از نگاه علامه طباطبایی

علامه «توحید» را مهم‌ترین مبنای تربیت اخلاقی قرآن می‌داند که تمامی آموزه‌های قرآن، حول محور آن می‌چرخد و تربیت اخلاقی و قرآنی را نیز مهم‌ترین عامل سعادت و معنابخشی به زندگی می‌داند. موحد پس از شناخت خداوند و شناخت نیازهای خود، بنا بر امیال فطری نظیر میل به هدف، کمال، حقیقت، تقدیس موجود برتر، کرامت ذاتی و سیانت از نفس، به سوی خداوند جذب می‌شود، و تنها راه رسیدن به قرب را در انجام

دستورهای الهی و ترک محرّمات می‌یابد. این همان روش عبودیت است که انسان را به تهذیب نفس می‌رساند. از دیدگاه علامه، سایر مبانی نظیر اختیار، معرفت‌پذیری و... و روش‌های تربیت اخلاقی مانند نصیحت، الگوسازی با داستان و مثال، وعده بهشت و جهنم، پرسش و پاسخ، ابتلا و...، همگی حول محور «توحید» می‌تواند اثرگذار باشد.

اصول تربیتی هر دیدگاهی از مبانی تربیتی آن نشأت می‌گیرد و روش‌ها و فنون خاص تربیتی خود را به دنبال خواهد داشت. نیل به سعادت حقیقی، کسب معنای زندگی بدون داشتن «اخلاق الهی» و «زندگی سالم جهت رشد و تکامل انسانی» امکان‌پذیر نیست. آنچه امروز به آن نیازمندیم، دانستن اهمیت سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی دقیق فرهنگی برای رسیدن به این هدف است (طباطبایی، المیزان، ج ۲: ۲۶). ترویج صحیح آداب اسلامی و حل مشکلات اخلاقی جامعه، نیازمند شناخت مبانی و شیوه‌های اخلاقی مطرح شده از سوی خداوند است و قرآن کریم بهترین مرجع در این زمینه می‌باشد.

اصول و روش‌های تربیت اخلاقی، به گونه‌ای در قرآن کریم مطرح شده است که می‌تواند عرصه‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی را سامان بخشد و راهگشای تمامی این مسائل باشد. پرسش اساسی اینجاست که آیا قرآن مبنا و روش خاصی در تربیت اخلاقی انسان دارد؟ آیا می‌توان روش واحدی برای تمامی سنین و در تمامی عرصه‌ها برگزید؟ (همان). بنابراین، بحث از تربیت و معنای زندگی، از نگاه علامه بحثی منوط به دین و شرع اسلام است. بر همین اساس او مبانی خداشناسی و تربیت دینی و قرآنی را به معنای زندگی تا حدود زیادی وابسته می‌داند.

مبانی تربیتی توحید و معنای زندگی

اهمیت خداشناسی به دلیل آثار آن در حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها مورد توجه است. اعتقاد انسان به خدا و برداشتی که از اوصاف الهی دارد، در شئون مختلف زندگی او، انگیزه‌ها، نیت‌ها، داوری‌ها و اعمال او مؤثر است و شخصیت ویژه‌ای برای فرد می‌سازد و روش او را تغییر می‌دهد. بنابراین، یکی از ضرورت‌های حیات آدمی، شناخت نوع ارتباط او با خداوند است.

علامه معتقد است «توحید»، ریشه درخت اسلام و روح همه آموزه‌های قرآن است. از این روی، مهم‌ترین مبنای تربیت اخلاقی را «توحید» می‌داند. ایشان بیان می‌کند شجره طیبه‌ای که قرآن از آن نام می‌برد و اصل آن ثابت و فرع آن در آسمان است، همان توحید است که فروع آن، اخلاق، اعتقادات و احکام می‌باشد. بنابراین، از نظر ایشان مهم‌ترین مبنای قرآن در تربیت اخلاقی توحید است (ابراهیمی، ۱۳۹۴: ۶۵). علامه *طباطبایی* «توحید» را اینگونه معرفی می‌کند: «توحید در اسلام آن است که معتقد باشیم خداوند ربّ همه اشیاء است و هیچ ربّی جز او نیست، در همه جهات تسلیم او بوده و حقّ ربوبیت او را ادا کنیم. بدین شکل که خشوع قلبی جز برای او نداشته باشیم و اعمالمان را جز برای او انجام ندهیم و دستورات او را بزرگ و عظیم بدانیم. انسانی که معتقد است کارگردان اصلی جهان تنها خداوند است و نیازمندی‌های او، تنها با تدبیر خداوند، سر و سامان خواهد گرفت، دست نیاز به سوی دیگران دراز نخواهد کرد؛ در مقابل مشکلات بی‌تابی و کم‌صبری نخواهد داشت؛ زیرا او می‌داند که خداوند تنها ربّ او نیست، ربّ همه جهان است و امور را به بهترین شیوه هدایت خواهد کرد» (طباطبایی، المیزان، ج ۲: ۲۶).

علامه *طباطبایی* در این زمینه می‌فرماید: «خداوند سبحان، مالک حقیقی انسان و هر آنچه به او تملیک کرده می‌باشد؛ چراکه انسان هرچه دارد خدا به او داده و مالک او، قلب او، تمام اموال اوست. لذا خدا به او، به نفع و ضررش، مرگ و حیاتش، کمال و سعادت یا شقاوتش، اسباب مورد نیاز سعادتش، از خود او آگاه‌تر است. دل‌ها به دست اوست و هر که را بخواهد به طرف آن برمی‌گرداند. تنها اوست که می‌تواند در هر حال، قلب انسان را به بهترین حالت برگرداند.

انسان هیچ مطلبی را از او نمی‌تواند مخفی کند؛ چون خدا از انسان به قلبش نزدیک‌تر است (همان، ج ۹: ۴۶). وقتی انسان بداند خود و سایر موجودات، ملک خداوند هستند، بنابراین نه اندوه می‌خورد و نه می‌ترسد از آنکه ضرری ببیند بلکه تسلیم محض خدا می‌شود. آری خداوند «ربّ العالمین» است یعنی عوالم گوناگون هستی تحت تدبیر و پرورش او قرار دارد (همان، ج ۱۰: ۹۰). علامه معتقد است مهم‌ترین روش تربیت اخلاقی مبتنی بر روش حبّ عبودی است. حبّ عبودی یعنی محبتی که از روی عبودیت

فرد و ناشی از شناخت توحیدی نسبت به خداوند است؛ محبتی که همه نقایص و تمایلات انسان را پاسخ می‌دهد. علامه در «المیزان» می‌فرماید: «مهم‌ترین شیوه تربیتی اخلاقی در نظر قرآن، شیوه حب عبودی است. چون بنای اسلام بر محبت عبودی است. یعنی ترجیح دادن جانب خدا بر جانب بنده؛ رضای خدا را بر رضای خود ترجیح دادن؛ از حق خود به خاطر حق خدا گذشتن و از خشم خود به خاطر خشم خدا صرف نظر کردن؛ این محبت انسان را به کارهایی وامی‌دارد که عقل اجتماعی نمی‌پسندد. چون ملاک اخلاق اجتماعی، همین عقل اجتماعی است. محبت انسان را به کارهایی وامی‌دارد که فهم عادی که اساس تکالیف عمومی و دینی است، آن را نمی‌فهمد» (طباطبایی، المیزان، ج ۱: ۵۴۲).

در حدیث قدسی آمده است: «هرگاه اشتغال به من بر جان بنده غالب آید، خواهش و لذت او را در یاد خود قرار دهم و چون خواهش و لذت او را در یاد خود قرار دهم، عاشق من می‌گردد و من نیز عاشق او». بنابراین، محبت خداوند شامل بنده عاشق می‌گردد و او را برای خدا خالص می‌کند. مسلماً چنین فردی دستورهای الهی را به سبب عشق به محبوب انجام می‌دهد و آنچه مبعوض اوست ترک می‌کند و این یعنی همان تهذیب نفس. به عبارت دیگر، تربیت اخلاقی با کشش محبت و به روش عبودیت، بهترین شیوه قرآن از نظر علامه است (همان: ۵۴۲).

در واقع دیدگاه علامه در بحث از تربیت دینی و معنای زندگی تا حدود زیادی شبیه به دیدگاه اشاعره است. اشاعره نیز بحث از اخلاقی بودن یک عمل را منوط به شرعی و دینی بودن آن عمل دانسته‌اند.

تجرد و جاودانگی نفس انسان

آنچه که می‌تواند در آراء علامه، معنای زندگی انسان قلمداد شود، کاملاً متلائم و سازگار با نحوه وجود انسان است. به سخن دیگر اگر کمال مطلوب وجود انسان، معنابخش به زندگی اوست و سعی برای تحصیل آن کمال، زندگی او تلقی می‌شود. پس هستی انسان به گونه‌ای است که می‌تواند پذیرای آن کمال باشد و اساساً آن کمال برای این نحوه از هستی - و نه هر مصداق دیگر از هستی - می‌تواند کمال باشد.

اینکه کمال انسان از دیدگاه علامه چیست، در عنوان‌های بعدی همین بحث روشن خواهد شد. اینک سؤال اصلی ما درباره نحوه هستی انسان است. انسان دارای کدام نحوه از وجود است؟ مادی و جسمانی است؟ مجرد و خالی از ماده و احکام آن است؟ مرکب از این دو است. در صورت ترکیب آیا انسان به حاصل و برآیند این ترکیب و یا به مجموع آن و یا اصالتاً به یکی از دو مؤلفه اطلاق می‌شود و عنصر و مؤلفه دیگر، نقش معد، ظرف، مرکب و حامل را بازی می‌کند؟

بررسی حقیقت روح

مرحوم علامه نظر قرآن را درباره نحوه وجود انسان، آن می‌دانند که آدمی از روحی جاویدان و بدنی متحول و متغیر آفریده شده است و او به همین صورت است تا به پیشگاه خدای متعال بازگردد و جاودانگی بی زوال برایش تحقق یابد (المیزان، ج ۳: ۱۱).

از نظر ایشان روح آدمی مجرد است اگرچه اکنون برای مقاصد خود از بدن و ترکیب جسمانی سود می‌برند و آن را برای خود استعمال می‌کند و حیات آن ترکیب جسمانی نیز به همین روح است (المیزان، ج ۱۱: ۳۲۸). بنابراین:

الف. انسان در این دنیا و نشئه از حیات، منحصر در جسم نیست.

ب. انسان در این دنیا و نشئه از حیات، مرکب از روح و بدن است و این دو مادام که در حیات دنیایی‌اند با همدیگر متصاحب و متلازم‌اند.

ج. مرگ برای بدن و به معنای مفارقت روح از آن است.

د. انسان با مرگ نمی‌میرد و از بین نمی‌رود و به سوی خدا برمی‌گردد.

هـ. حقیقت انسان نه جسم است و نه حتی ترکیب جسم و روح که اگر چنین بود پس از موت بدن و انهدام این ترکیب، رجوع انسان به خدا بی معنا بود و باید از رجوع روح به خدا سخن می‌گفت در حالی که ایشان با عنایت و تعمد سخن از رجوع انسان می‌کنند (= ثم یرجع الانسان الی الله سبحانه...) و حتی در ادامه همین فراز به آیه ۱۱ سوره سجده تمسک می‌کنند که در آن «خدای متعال در پاسخ به خیال باطل کافران که مرگ را گم شدن انسان فرض کردند، به حقیقت مرگ اشاره فرموده و علت اشتباه کافران را این دانسته است که آنان، انسان را به جسم و بدن تقلیل داده و با آن مساوی

انگاشته بودند و چون در مرگ، انحلال این ترکیب را می‌دیدند، حکم به گم شدن انسان دادند در حالی که حقیقت مرگ عبارت از آن است که ملائکه موکل الهی خود آدمی را استیفا می‌نمایند و آدمی به خدا راجع می‌شود پس حقیقت انسان نه بدن جسمانی اوست و نه حتی ترکیب بدن و روح» (المیزان، ج ۲: ۱۱۳): وَأَوْضَحَ مِنَ الْجَمِيعِ قَوْلَهُ سُبْحَانَهُ: ﴿وَقَالُوا إِنَّا صَلَّيْنَا فِي الْأَرْضِ اثْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ﴾ قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ (السجده/ ۱۰ و ۱۱).

جاودانگی انسان امری مسلم در کتاب و سنت

انسان به عنوان موجودی باقی و ماندگار نباید به دنیا و مظاهر ناپایدار آن دل خوش کند و باید که تمام همت خویش را برای توشه‌گیری و آمادگی برای حیات باقی قرار دهد. آری آنچه قابل قبول نیست، دل بستن باقی به فانی است و گرنه اگر آدمی جاودان و پایدار نمی‌بود، دل بستن او به دنیای فانی او را شایسته عتاب و ملامتی نمی‌کرد.

سعادت‌مندی انسان، برنامه آفرینش

یکی از آموزه‌های مهم در اندیشه علامه آن است که وصول انسان به سعادت و نیک‌بختی در نقشه جامع آفرینش، برنامه‌ریزی شده است و البته چنانکه پیش از این گفته شد، آدمی خود برای تحقق و اجرایی شدن این برنامه نقشی واقعی و فعال دارد. در خصوص این آموزه مهم، توجه به نکات زیر خوب است:

الف. ادوات و امکانات موجود در انسان دقیقاً مناسب با سیر کمالی اوست.

ب. خدای متعال، انسان را عبث نیافریده است بلکه برای اغراض الهی و غایاتی کمالی آفریده است که آدمی به سبب فطرت خود به سوی تحقق آن اغراض حرکت می‌کند.

ج. انسان علاوه بر برخوردار بودن از امکانات مناسب، از سوی خدای متعال، نسبت به راهی که باید بپیماید نیز هدایت شده است: ﴿أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَقَّهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ (طه/ ۵۰) و یا ﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾ (عبس/ ۲۰).

د. انسان نمی‌تواند از این امکانات و آگاهی‌ها در مسیر دریافت کمال، استفاده‌ای کند مگر آنکه صفاتی را کسب نموده و اعمال مناسب را انجام دهد.

از آنچه گفته شد نتایج زیر حاصل می‌شود:

یک: قوانین مربوط به صفاتی که باید کسب کند و اعمالی که باید انجام دهد (= دین) باید منطبق با آفرینش انسان و فطرت او باشد زیرا فطرت به عنوان یک امر تکوینی هرگز غایت خود را فراموش و از آن تخطی نمی‌کند. پس دین حقیقی و صحیح مطابق با فطرت و سازگار با آن است.

دو: انتخاب هر راهی غیر از راه دین - که منطبق با فطرت است - آدمی را به ناکجا آباد سوق داده و از مسیر منتهی به کمال ساقط می‌کند.

سه: نه تنها مانعی بر سر راه وصول انسان به سعادت نیست، بلکه وجود انسان و امکانات و تجهیزات درونی او از یک سو و امداد خدای متعال، هم از جهت اعطای این امکانات و هم فرو فرستادن دین و انبیاء عظام از سوی دیگر، آدمی را برای درک سعادت ترغیب می‌کند و پر واضح است که این امور آدمی را به جدی گرفتن زندگی و سرمایه‌های خداداد عمر، اقتضائات کمال جویانه درونی، نعمت دین و وجود انبیاء و اولیای الهی، به صورت جدی ترغیب می‌کند و نقش این عوامل در تحقق معنا در زندگی انسان، واضح‌تر از آن است که بخواهیم پیرامون آن مستقلاً به بحث بپردازیم (ترجمه المیزان، ج ۱۳: ۳۳۲).

ارتباط معاد با مفاهیم و حقایق معنابخش به زندگی

اصولاً معاد از نگاه علامه متمم حکمت توحید است که «لا معنی لرب لا معاد الیه» (المیزان، ج ۱۱: ۳۲۹) و به این صورت در معنابخشی به زندگی به توحید منتهی می‌گردد. در واقع ربوبیت که لازمه توحید واقعی است زمانی کامل است که برای مربوطین، معادی باشد.

همچنین وقتی که معاد، حق است و حتماً واقع می‌شود؛ در پرتو او نبوت و وحی هم واجد معنا می‌شود. مهم‌ترین کار انبیا تذکر معاد و بیان احکام معاد برای انسان‌هاست. از نظر علامه کسی که دنیا را به طور مستقل می‌خواهد و آن را راهی برای تحصیل سعادت آخرت قرار نمی‌دهد و در واقع دنیا را مزرعه آخرت نمی‌داند، کسی است که جز حیات و زندگی دنیا برای خود نمی‌بیند و منکر حیات اخروی است و البته با انکار آخرت و حیات

اخروی، صحبت از نبوت و توحید، لغو و بیهوده است و اثری بر ایمان به خدا و پیامبرانش و اعتقاد و تدین به دین مترتب نیست. خدای متعال هم فرموده است: پس تو ای پیامبر از هر کسی که از یاد ما رو گردان است و جز زندگی دنیا نمی‌خواهد روی بگردان. علم‌شان تا همین جا کارگر است، و تحقیقا پروردگار تو بهتر می‌داند که چه کسی از راه او گمراه شده، و چه کسی راه یافته است (المیزان، ج ۱۳: ۶۴).

از نگاه ایشان توحید کامل عبارت است از اعتقاد به خدای علیم و قادر که همه چیز را آفریده و نعمت را تمام نموده است و آفرینش او به حق است و به همین خاطر به رجوع همگان به سوی او منجر می‌شود تا آنان را درباره عمل به دستوراتی که توسط پیامبران به آن‌ها ابلاغ کرده بود مورد مؤاخذة و محاسبه قرار دهد (المیزان، ج ۱۳: ۶۴).

زیبایی شناسی و تأثیر آن بر معنای زندگی نزد آکویناس

نگاه آکویناس به معنای زندگی و سعادت تا حدودی با علامه متفاوت است. علامه معنای زندگی را به توحید، روح، نفس و معاد منتهی می‌کند، اما آکویناس علاوه بر بحث روح و نفس معنای زندگی را به امور رمانتیک و مباحث زیبایی شناسی منتهی می‌کند. آکویناس به امر زیبا با نگرش او به هنر متفاوت است. در واقع «بیان آکویناس در مورد امر زیبا، تابع عقاید دیونوسیوس دروغین {متفکر مسیحی و مجهول الهویه قرن پنجم} و آگوستین {متأله مسیحی قرن چهارم و پنجم} و متمایل به مفهوم نو افلاطونی است، در حالی که نگاه او به هنر به معنای زایا و مولد آن (نه لزوماً هنرهای زیبا) بیش‌تر متأثر از بحث ارسطو در مورد تخرن (فن) است» (مارگولیس، ۱۳۸۹: ۲۶). از این رو، در اندیشه وی ابتکارات کاملاً بدیع و نوآورانه زیادی وجود ندارد. اما در مورد امر زیبا، یکی از کارهای آکویناس این است که میان آن با امر خیر تفاوت قائل شده است.

آکویناس با تفکیک میان امر خیر از امر زیبا، قدرت تشخیص امر زیبا را مختص انسان می‌داند و معتقد است که فقط انسان از زیبایی‌اشیای محسوس فی‌نفسه لذت می‌برد. البته این را هم بگوییم که گرچه آکویناس میان امر خیر و امر زیبا تفاوت قایل است، اما این تفاوت را بیش‌تر در ظهور و جلوه بیرونی و صوری آن‌ها می‌داند. از دیگر سو، آکویناس برای زیبایی سه شرط مهم قائل است؛ وی چنین می‌گوید: «زیبایی

مستلزم تحقق سه شرط است: اول تمامیت (یکپارچگی) یا کمال شیء زیرا آنچه ناقص است لاجرم زشت است؛ دوم تناسب یا هماهنگی؛ سوم وضوح. از این رو می‌گویند اشیائی که رنگ روشن و پر تلالو دارند زیبا هستند» (مارگولیس، ۱۳۸۹: ۲۷).

آکویناس گرچه برای زیبایی سه شرط جالب کمال و تناسب و رخسندگی قائل است اما به این مسأله مهم هم توجه دارد که نمی‌توان به دنبال حکمی کاملاً واحد و یکسان برای زیبایی بود یا انتظاری یکسان از امر زیبا داشت، چراکه «هر شیئی به شیوه خاص خودش زیباست» (ابراهیمی، ۱۳۹۴: ۸۰).

اما در خصوص نظر آکویناس در باب هنر، همانطور که بیان شد وی در این مقوله متأثر و ملهم از مباحث ارسطو در باب تخته (فن) می‌باشد، باید توجه داشت که «از نظر آکویناس، هنر به مثابه عادت خاصی یا مهارتی مکتسبه، از سوی عقل عملی تلقی می‌شود که عقل بالقوه آدمی به طور بسیط و به اقتضای مسائل عملی، آن را طلب می‌کند. همانطوری که حزم و دور اندیشی به مثابه اساس عادت عملی در مباحث اخلاقی، دلیل معقول انجام امور است، هنر نیز به مثابه نوعی عادت دلیل معقول ساختن اشیا تلقی می‌شود این دو سرشت و عادت با هم مشتبه نمی‌شود» (مددپور، ۱۳۷۲: ۱۳۸).

آکویناس تأکید می‌کند که هنر، با توجه به طبیعت امری تقلیدی است اما نه به معنای تقلید از ظواهر اشیای طبیعی بلکه به معنای تقلید از نیروی زایا و مولد خود طبیعت، از این رو «جایی برای هنرهای زیبا باز می‌کند و به خصوص هنرهای زیبای بازنمودی همچون نقاشی و مجسمه سازی اما هنرهای بازنمودی به هنرهای زیبا محدود نمی‌شود. اگر بتوان اعتدال و میانه روی آکویناس را در امر لذت و سرگرمی با این عقیده او که هنر نمی‌تواند چیز تازه‌ای خلق کند ترکیب کرد، شاید بتوان ادعا کرد که درک صحیحی از محدودیت‌هایی که او بر هنر تحمیل می‌کند حاصل شده است. از این جهت نظر او کلاً با تلقی جدید از هنرهای زیبا به هیچ وجه همسو نیست» (مارگولیس، ۱۳۸۹: ۲۸). به هر تقدیر، باید بدانیم که امروزه نظرات سنت توماس آکویناس دیگر چندان مورد توجه و اقبال، زیبایی شناسان معاصر نیست، اما برای شناخت تاریخ زیبایی شناسی و هنراندیشی، آشنایی با آن ضروری است.

بررسی روح از نگاه آکویناس و نسبت آن با معنای زندگی

انسان جسمانی دارای عقل و منطوق و روح است یعنی روح غیر از بدن و همواره در حال حرکت است. چون زنده بودن انسان به خاطر داشتن جسم و جاودانه بودن انسان به لحاظ داشتن روح است. انسان بر خلاف سایر موجودات یک حیوان مرکب است عقلانی، جسمانی و حیوانی است و خداوند اینگونه اراده کرده است. انسان بدون روح اگر باشد دارای اختلال و نقص عضو از لحاظ ماهیت است چون انسان صاحب اراده است (آکویناس، جامع الهیات: ۷۶).

از نظر آکویناس، انسان حیوان متعالی است که توانایی اندیشیدن را دارد چون اراده دارد می‌تواند تصمیم بگیرد و حق انتخاب دارد و همه این مزایا به خاطر وجود روح ارزشمند انسانی است که پرتوی درخشان از نور خداوند متعال است. درست است که هدایت و رستگاری انسان توسط خداوند انجام می‌شود ولی آنچه مایه صلاح و رستگاری انسان است همان خرد و اراده او است. از دیدگاه توماس امتیاز انسان دارا بودن روح نیست بلکه امتیاز انسان در دارا بودن عقل با روح عقلی است (آکویناس، حقیقت: ۶۵).

انسان از جسم و روح تشکیل شده است. اما دریافت پاداش و یا کیفر، بر پایه خواست انسان است چون انسان دارای قوای عقلانی و شهوانی و جسمانی است و انحراف ناشی از نادانی است و به این علت مرتکب گناه می‌شود. آکویناس معتقد است که انسان مرکب از جسم و روح به شر گرایش بیش‌تری دارد و این ناشی از خواست اوست که خداوند در وجود انسان به ودیعه گذاشته است. اختلال اراده مجازات و ابتلاء انسان به شر بسیار زیاد است چون انسان صاحب اراده است (همان: ۸۵).

بر اساس بیان توماس خداوند انسان خطاکار را کیفر می‌دهد چون به انسان لطف کرده و اراده داده است که راه درست را از نادرست تشخیص دهد و اگر دچار لغزش شود، سزاوار کیفر است. روح پس از جدایی از بدن کیفر یا پاداش می‌شود، هیچ دلیلی برای به تعویق انداختن پاداش یا مجازات فراتر از زمان وجود ندارد، مجازات یا پاداش تنها از طریق روح است. منظور از مجازات و پاداش شرح میزان جرم و شایستگی اعمال است. اما اراده او دستخوش کاستی می‌گردد، از این رو دچار سردرگمی می‌شود و اراده خداوند برای کیفر تحقق می‌یابد و پاداش و یا کیفر برای انجام کارهای بدن در روز

قیامت حتمی است. انسان خوب و بد به گونه‌ای یکسان در معرض حسابرسی قرار می‌گیرند. همه چیز ناشی از اراده و لطف الهی است (آکویناس، جامع الهیات: ۸۵).

آکویناس لطف را نیروی الهی می‌داند. بدین سان، لطف خداوند به معنای همین عقل و اراده انسان گرفته شد. خداوند انسان را عاقل آفرید تا در راه درست گام برداشته و رهنمون شود، پس انسان مرکب از جسم و روح و عقل بالقوه هدایت پذیر است. به باور او، عقل انسان با تحلیل پدیده‌های فردی و با توسل به فرآیند انتزاع می‌تواند به درک صورت‌های کلی برسد. نتیجه این رویکرد نوین، اهمیت دادن به مشاهده‌های تجربی و مشروعیت بخشیدن به عقل برای استنتاج‌های انتزاعی از این مشاهده‌هاست (جی و رک، ۱۱۴-۱۱۵). بدین سان، انسان بایستی تن به خواسته‌های نفسانی خویش نداده و با نفس به مبارزه برخیزد. در برابر بدی‌های نفس خویش مقاومت کند و از گناه اجتناب ورزد (آکویناس، جامع الهیات: ۹۲).

انسان موجودی است که به خاطر حس وسوسه‌گر درون خویش در معرض خطا و آلودگی قرار دارد. خداوند انسان را به خاطر ارتکاب گناه کیفر می‌دهد چون ارتکاب گناه آگاهانه صورت می‌گیرد و خداوند به انسان هشدار داده است که ارتکاب گناه عواقب بدی برای او در بر دارد. جوهر انسان این است که به لحاظ داشتن اراده و عقل پتانسیل ارتکاب گناه و آلوده کردن روح خویش را دارد و این به خاطر ارتکاب گناه اصلی و به دنبال آن ایجاد اختلال و انحراف در طبیعت انسان است و از آنجا که گناه بر خلاف دستور الهی صورت گرفته است انسان به خاطر ارتکاب گناه، مشمول مجازات است. گناه و مجازات با یکدیگر ارتباط دو سویه دارند (همان: ۷۷).

انسان موجودی است که تاب کیفر را ندارد ولی مجبور است که عواقب گناهان خویش را پذیرفته و تاوان آن را بدهد. ولی به هر حال انسان پتانسیل ارتکاب گناه را داشته و تحت تأثیر لذت‌ها و شهوت‌ها گناه می‌کند و روح خویش را آلوده می‌سازد. طبیعت انسانی به گونه‌ای آفریده شده است که پیامدها گناه برای انسان تحمل ناپذیر است. در اثر ارتکاب گناه مجبور است که درد و رنج را تجربه کند. دیدگاه او درباره انسان، بسیار متأثر از رساله «درباره نفس» / رسطو، فلسفه افلاطونی - مسیحی / آگوستین و یوحنا دمشقی و کتاب مقدس است (ابراهیمی، ۱۳۹۴: ۱۰۵). بدین قرار اظهارات

آکویناس درباره انسان مرکب مستقیماً متأثر از ارسطو بوده است. حال باید دید که آکویناس چه ویژگی‌هایی برای روح تعریف کرده است.

ویژگی‌های روح از دیدگاه آکویناس

روح انسان دارای قوای عقلانی است که قدرت تصمیم‌گیری دارد، می‌تواند خیر و شر خویش را تشخیص دهد و امکان انتخاب دارد. خداوند روح انسان‌هایی را که از فرمان‌های الهی اطاعت کرده‌اند مورد رحمت خویش قرار می‌دهد اما بدکاران و عصیانگرانی که اطاعت امر نکرده‌اند، مورد خشم خداوند قرار می‌گیرند.

روح خوب به خاطر اطاعت اوامر الهی پذیرفته می‌شود اما روح شرور مورد غضب الهی است. بدین سان همه چیز به اراده انسان برمی‌گردد که می‌تواند خوبی یا بدی را برای خویش به ارمغان آورد (آکویناس، جامع الهیات: ۹۴). از نظر توماس روح انسان چون صاحب اراده بوده ولی مرتکب گناه شده است در برزخ معطل می‌ماند. ارواح در برزخ به دلیل تغییر ناپذیری اراده در بازداشت هستند (همان: ۹۵). روح غیر از بدن، در حال حرکت و علت مؤثر است. روح موجودات جدا از بدن و زنده است (همان: ۷۵-۷۶).

روح معنوی متشکل از عقل و اراده است. افزون بر این، روح به صورت یک جزء کاملاً تفکیک‌ناپذیر انسان است، ماده‌ای غیر مادی است. دارای کاستی نیست، فاسد نمی‌شود، چون بسیط است به ناچار فانی نیست، ابدی بوده و در سرای دیگر به بدن خود بازمی‌گردد. روح واقعی و بالقوه است، باید عاری از هر شر، بدون فساد، ناهنجاری و بدون نقص بوده و قدرت تحمل‌پذیری بالائی داشته باشد. روح توانائی کسب همه چیزهای خوب را دارد. روح فاسدشدنی است روح انسان نامیرا است؛ یعنی مرگ ناپذیر است؛ چون روح انسان فناپذیر است؛ چراکه روح انسان فسادناپذیر است. فسادناپذیری روح انسان نیز به این دلیل است که روح انسان بسیط است. بسیط به معنای غیر مرکب است؛ یعنی، روح انسان ترکیب یافته از اجزا نیست. بدین معنا روح و نفس انسان بساطت دارد و مرکب نیست، پس فساد ندارد. و اگر روح انسان فساد نداشته باشد، امکان فنا ندارد و اگر روح و نفس انسان امکان فنا نداشته باشد، مرگ نخواهد داشت. پس نامیرا است؛ یعنی، ابدی است. چون روح انسان ابدی است و دنیا غیر ابدی، پس روح انسان

باید در عالم دیگر به ابدیت خود دست یابد. بدین قرار، روح انسان نامیرا و مرگ ناپذیر، پایدار و پاینده است و ابدیت دارد (آکویناس، جامع الهیات: ۹۴).

باری از گفتار این اندیشه‌ور سده سیزدهم چنین استنباط می‌شود که روح حقیقت وجودی و علت آفرینش انسان است. خداوند این امکان را به روح انسان را داده است که به سوی خوبی گرایش پیدا نماید، فناپذیر است، فساد در او راه ندارد چون بسیط است، جاودانه است. روح پس از جدایی از جسم مبهوت می‌شود اما بستگی به اعمال انسان دارد که وضعیت روح پس از جدایی از جسم چگونه باشد. چون روح در لحظه فراق خود از جسم در خوشبختی قرار ندارد و هنوز سر در گم است حتی این روح می‌تواند هدف خود را پس از فراق از جسم تغییر دهد اما روح خوبان ثابت است و دستخوش تغییر نمی‌شود. تغییر ناپذیری جزء ذات روح است. همه ارواح پس از جدایی خود از بدن تغییر ناپذیرند (ابراهیمی، ۱۳۹۴: ۱۰۱).

مقایسه آراء علامه طباطبایی و توماس آکویناس

هر دو متفکر معتقدند که انسان دارای قوه عقلانی و شهوانی است و انسان با مرگ فناپذیر نیست و در روز رستاخیز روح به بدن بازمی‌گردد و پاداش یا جزای اعمال خویش را خواهد دید. آن‌ها معتقدند که وجود صرفاً مادی نبوده و ترکیبی از جسم و روح است. جسم مادی، و روح غیر مادی است و جسم و روح لازم و ملزوم یکدیگرند همچنین روح جاودانه ملکوتی و عقلانی بوده و بعد از مرگ به حیات خویش ادامه می‌دهد. آن‌ها برای نفس انسان تقسیم بندی قائل‌اند و انسان خدا محور است، خدا می‌خواهد که انسان به او نزدیک شود، اراده انسان ناشی از اراده خداست و این اراده برگرفته از قدرت لایزال الهی است و آغاز همه چیز اراده خداوند است. درباره شناخت انسان و ویژگی‌های او و طریق کمال آدمی باور مشترک دو اندیشمند به وجود نفس و اصالت آن، اهم قوای باطنی نفس (شهوت، غضب و عقل)، دو ویژگی مختص انسان (علم و اراده)، رابطه متقابل بین نفس و بدن و افعال جوارح و آثار درونی، تأثیر اعمال و نیات آدمی در تحصیل سعادت وی و حصول سعادت حقیقی انسان در آخرت است، در حالی که اختلاف نظر زیادی در این مبحث بین دو اندیشه‌ور مشاهده نشد. درباره شناخت انسان و ویژگی‌های او و طریق

کمال آدمی باور مشترک دو دانشور به وجود نفس و اصالت آن، اهم قوای باطنی نفس (شهوت، غضب و عقل)، دو ویژگی مختص انسان (علم و اراده)، رابطه متقابل بین نفس و بدن و افعال جوارح و آثار درونی، تأثیر رفتارها و نیکی آدمی در تحصیل سعادت وی و حصول سعادت حقیقی انسان در آخرت است در حالی که اختلاف نظر زیادی در این مبحث میان دو اندیشه‌ور مشاهده نشد.

از مقایسه دو متفکر از نگاه افرادی چون فاخوری می‌توان چنین استنباط کرد که *توماس* نیز همانند علامه طباطبایی معتقد است که انسان به لحاظ داشتن جسم و روح و نفس و عقل قادر است خویش را بشناسد و بدین قرار، از نظر *توماس* همانند علامه طباطبایی اساس آموزش و پرورش بر مبنای شناخت درست جسم و روح و نفس قرار دارد. هر دو معتقدند که انسان در نهایت اتفاق و حسن آفریده شده است.

اما در باب اختلافات این دو باید بگوییم علامه طباطبایی معتقد است که آفرینش انسان مرحله‌ای است اما *توماس* چنین نظری ندارد. علامه طباطبایی نفس را به اقسام نباتی، حیوانی، انسانی، اماره، لوامه، مطمئنه، شهودی، غضبی و ملکی تقسیم می‌کند اما *توماس* نفس را به نفس حساسه و عاقله تقسیم می‌کند. علامه طباطبایی نفس و روح را حادث می‌داند که به این مورد در آثار *توماس* اشاره‌ای نشده است. علامه طباطبایی هم آثار بیش‌تری دارد و هم عمیق‌تر به مسأله وارد شده است. *توماس* معتقد است که انسان دارای سه نوع گرایش طبیعی است: گرایش طبیعت جوهری برای حفظ نفس، گرایش طبیعت انسانی برای جست‌وجوی منافع زمینی و گرایش عقلانی برای توجه به منافع دیگران اما چنین تقسیم‌بندی در آثار علامه طباطبایی مشاهده نشد. علامه طباطبایی روح انسان را ملکوتی و حیوانی تقسیم می‌کند اما چنین تقسیم‌بندی در آثار *توماس* مشاهده نشد. علامه طباطبایی مستقیماً اشاره کرده است که روح انسان به خاطر گناهان معطل می‌ماند، اما *توماس* مستقیماً به این موضوع اشاره نکرده است. *آکویناس* انسان را موجودی می‌داند که باید به غسل تعمید از گناه نخستین پاک شود اما علامه طباطبایی چنین نظری ندارد. علامه طباطبایی نفس را به اقسام نباتی، حیوانی، انسانی، اماره، لوامه، مطمئنه، شهودی، غضبی و ملکی تقسیم می‌کند اما *توماس* نفس را به نفس عاقله و حساسه تقسیم می‌کند. علامه طباطبایی معتقد است که شناخت نفس مقدمه شناخت

هر چیزی است و شناخت نفس منجر به تعالی می‌شود اما توماس چنین نظری ندارد. امور فلسفی و دینی از نظر آکویناس از یکدیگر تفکیک ناپذیرند اما علامه طباطبایی چنین نظری ندارد.

نتیجه بحث

از مطالب گذشته به دست آوردیم که آدمی اگرچه برای ورود به دنیا مختار نبود اما برای ادامه زندگی خود مختار است و آن را اراده می‌کند پس باید برای این فعل ارادی خود، زندگی کردن، معنایی بیابد. بنا بر تقریر علامه طباطبایی از آنجا که انتخاب هدف ارزشمند می‌تواند به زندگی او معنا دهد باید ببیند که نسبت او به نظام آفرینش چیست؟ وقتی دریافت که جهان (غیر از انسان) برای اوست و خدای متعال از آفرینش او نیز هدف داشته است، و از سویی او و اراده و هستی‌اش مملوک خداست و نظام آفرینش نیز منسجم و متوازن در مسیری که خدای متعال اراده کند، حرکت می‌کنند، پس باید هدفی را که خدا برای او می‌پسندد، انتخاب کند تا از همه مواهب و امدادهای نظام الهی بهره مند شود. حاصل کلی این تحقیق آن است که اگر اعتقاد به خدا و به تبع، معاد، را از مجموعه عقاید انسان حذف کنیم، هدف ارزشمندی برای معنادهی به زندگی انسان باقی نمی‌ماند و زندگی معنادار می‌طلبد که انسان به لحاظ عقیده به خدا و معاد معتقد باشد- که لازمه چنین اعتقادی باورداشت نبوت است و از لحاظ رفتار، اهل عمل صالح باشد تا به حیات و زندگی حقیقی برسد. حیاتی که واصلان به آن به حقایق عالم، علم پیدا می‌کنند، به عمل صالح آراسته می‌شوند، بر خدا توکل می‌کنند، از اوهام و خیالات منقطع می‌شوند، شادمانی و ابتهاج می‌یابند و از خدا راضی و خدا نیز از آنان راضی خواهد بود. از آنجا که دین چیزی جز اعتقاد به خدا و معاد و التزام به انبیاء(ع) و تقید به اوامر و نواهی خدا در مقام عمل نیست، پس تنها دین است که توان معنابخشی به زندگی را دارد و چون دین، منطبق با فطرت انسان است، پس خاستگاه معنای زندگی به تقریر علامه فطرت است.

کتابنامه

قرآن کریم.

آکویناس، توماس. ۱۲۶۹م، **جامع الهیات**، ترجمه امیر نصری، تهران: نشر دانشگاه تهران.
آکویناس، توماس. ۱۳۷۷ش، **حقیقت، فلسفه نظری**، ترجمه حسن موفقی و فاطمه زیباکلام، انتشارات دانشگاه هرمزگان.

آکویناس، توماس. ۱۳۸۲ش، **نظم الهی و نظم بشری**، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر دانش.
طباطبایی، سید محمدحسین. ۱۳۵۶ش، **تفسیر المیزان**، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، تهران: محمدی.

طباطبایی، سید محمدحسین. ۱۳۶۰ش، **آموزش دین**، تنظیم: مهدی آیت‌الهی، بی جا: بی نا.
طباطبایی، سید محمدحسین. ۱۳۶۰ش، **نهایة الحکمة**، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات.

طباطبایی، سید محمدحسین. ۱۳۸۸ش، **بررسی‌های اسلامی**، به کوشش هادی خسروشاهی، مؤسسه بوستان کتاب(مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).

طباطبایی، سید محمدحسین. بی تا، **تفسیر المیزان**، ۲۰جلدی، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دار العلم.

مارگولیس، جار. بی تا، **پرسش‌های زمینی پاسخ‌های آسمانی**، تهران: نشر مؤسسه کتاب مهربان.
مددپور، محمد. بی تا، **سیر تفکر معاصر**، تهران: نشر سوره مهر.

مقالات و پایان‌نامه‌ها

ابراهیمی، محسن. ۱۳۹۴ش، «**بررسی تطبیقی حیات پس از مرگ از دیدگاه علامه طباطبایی و توماس آکویناس**»، راهنما محمدتقی یوسفی، دانشگاه باقر العلوم، قم.
جی بورک، ورنون. ۱۳۷۸ش، «**اندیشه در آثار توماس آکویناس**»، ترجمه سید حسن اسلامی، کیهان اندیشه، خرداد و تیر، ش ۸۴.

Bibliography

Holy Quran

Aquinas, Thomas, *Summa Theologiae*, translated: Nasri, Amir, Tehran University Pub.

Aquinas, Thomas, *Theoretical Pphilosophy*, Translated: Hasan Movaffaqi and Fatemeh Zibakalam, Hormozgan University Pub

Aquinas, Thomas, Divine Regulation & Human's Regulation, Translated: Kamal Pouladi, Tehran, Danesh Pub

Tabatabaei, M.H, Al Mizan Interpretation, Translated: Mousavi Hamedani, Mohammad Baqer, Tehran, Mohammadi Pub

Tabatabaei, M.H, Education of Religion, Regulated: Mahdi Ayatollahi

Tabatabaei, M.H, Nahaya Al Hikma; Islamic Development Office, Publication Center

Tabatabaei, M.H, Islamic Studies, Boostan e Ketab Institution

Tabatabaei, M.H, Al Mizan Interpretation, 20 Vol. Translated: Mousavi Hamedani, Mohammad Baqer, Qom, Dar Al Elm

Margolis, Char; Questions from Earth Answers from Heaven; Tehran, Ketab e Mehraban Institution

Madadpoor, M, Process of Contermporary Thought, Tehran, Sure Mehr pub

Articles & Thesis

Ebrahimi, M; "Comparative study of life after death from Allameh Tabatabai and Thomas Aquinas's Viewpoint"; Advisor: Yousefi, M.T, Baqer Al Oloom University, Qom

J. Burke, V, "Thinking in Thomas Aquinas's Works"; Translated by Seyyed Hasan Eslami, June & July; No: 84, Keyhan e Andishe

Applying the Educational Implications of Life Meaning from Allameh Tabatabai and Thomas Aquinas Viewpoint

Gholam Ali Ahmadi

PhD Candidate, Education Philosophy, Islamic Azad University, Khorasgan Branch, Isfahan

Mohammad Reza Shamsiri

Assistant Professor, Islamic Azad University, Khorasgan Branch, Isfahan

Jahanbakhsh Rahmani

Assistant Professor, Islamic Azad University, Khorasgan Branch, Isfahan

Abstract

The meaning of life and the search for this meaning is a moral, spiritual, psychological and religious necessity. Allameh Tabatabai and many Islamic and Shiite philosophers believe that the meaning of life depends to a large extent on the instinctive structure of individuals. This need is like the basic human needs (eating, drinking and sexual needs) that exist in the first instinct in human beings. Thomas Aquinas and Allameh Tabatabai Both discoveries are considered beliefs because they both believe in the existence of an end in the creation of man and the world based on the concept of divine wisdom and the existence of an end in the evolution of beings. The approach of the present study is comparative. Both philosophers have in common that they have considered the meaning of life as the purpose of life and the purpose of life as the existence of God. The present study seeks to answer the questions that after recognizing the principles and the type of their philosophical approach, where are the points of difference and commonalities between these two thinkers? And what is their educational perspective and how can we establish a relationship between the views of these two thinkers in the discussion of the meaning of life and the educational perspective.

Keywords: Human creation, philosophy, psychology, education.